



**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت سبب و پنجاه و دوم





خانم فاطمه



خلاصه‌ی شرح ابیات مثنوی و غزلیات دیوان شمس، موضوع برنامه‌ی ۸۶۹ گنج حضور، بخش چهارم

صد هزاران زین رهان اندر قران
بردیده پرده‌های منکران

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۶۶-

صدها هزار از این نوع شرط‌بندی‌ها و مسابقات، برای نشان دادن حق و باطل در مقابله و رویارویی مؤمنان، انسان‌های فضاگشا و زنده به زندگی و منکران، کسانی که در افسانه‌ی من‌ذهنی و دردهای آن اسیر و زندانی‌اند، صورت گرفته و پرده‌ی ابروی مصنوعی منکرانِ حق، یعنی من‌های‌ذهنی را دریده است و ثابت شده که آنها اشتباه می‌کنند.

چون گرو بستند، غالب شد صواب
در دوام و معجزات و در جواب

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۶۷-

هرگاه حق ستیزان، من‌های ذهنی که منکر وجود خدا هستند، در برابر فضاگشایی و عدم کردن مرکز انسان‌های
زنده به زندگی و حقیقت وجودی خدا، ستیزه و مقاومت را ادامه دادند؛ راستی، درستی و حقیقت‌هشیاری حضور،
غالب شد.

فهم کردم کآن که دم زد از سبق
وز حدوث چرخ، پیروز است و حق

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۶۸-

من از سوختن آن من ذهنی و صحیح و سالم ماندن آن انسان فضاگشا در میان شعله‌های آتش درد هشیاران، دانستم، کسی که فضا را باز و مرکزش را عدم کرده و از هشیاری ازلی و مرکز عدم سخن می‌گوید، برحق و پیروز است.

حُجَّتْ مُنْكَرِ هَمَارِه زَرْدُرُو
یک نشان بر صدقِ آن انکار کو؟

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۶۹-

دلایل من ذهنی منکر، که فضا را باز نمی‌کند تا به زندگی تبدیل شود، همیشه علیل و بی‌رمق، از جنس ذهن و مصنوعی است.
آیا حتی یک دلیل بر صحت ادعای آن منکر که هشیاری جسمی داشته و با فضابندی، بحث وجدل می‌کند وجود دارد و توانسته است حتی یک دلیل بر نفی خدا و هشیاری حضور بیاورد؟

حکایت امیر و غلامش که نماز باره بود و انس عظیم داشت در نماز و مناجات با حق

میر شد محتاج گرمابه سحر
بانگ زد: سنقر، هلا بردار سر

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۵۵-

-سنقر: پرنده‌ای شکاری و خوش خط و خال مانند باز؛ در این جا از اعلام ترکان و نام غلام است.-

امیری، هنگام سحر به حمام نیاز پیدا کرد. پس غلام خود را صدا زد و گفت: آهای سنقر، از خواب بیدار شو. به عبارتی ما به عنوان امیر در این لحظه متوجه می‌شویم که پر از همانیدگی و درد هستیم و نیاز داریم که در حمام فضای یکتایی به وسیله‌ی خرد و حکمت زندگی شسته شویم؛ بنابراین به قسمت اصلی خود که از جنس خداست با فضاگشایی بانگ می‌زنیم که از خواب ذهن بیدار شو، این لحظه وقت شست‌وشو از من ذهنی و همانیدگی‌ها در حمام فضای گشوده شده است.

طاس و مندیل و گل از آلتون بگیر
تا به گرمابه رویم ای ناگزیر

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۵۶-

-طاس: نوعی کاسه مسی؛ لگن.-

-مندیل: حوله.-

-آلتون: زر؛ طلا؛ از نام‌های زنان و کنیزکان ترک.-

ای غلام، یعنی ای هشیاری حضور که به ناچار نوکر من ذهنی شده‌ای، ابزارهای شست‌وشو و انداختن دردها و همانیدگی‌ها را از کنیزکی به نام آلتون، از خدا یا کسی که به او زنده شده است، بگیر تا با فضاگشایی به حمام فضای یکتایی رفته و دردهای مان را بشوییم.

سُنقر آن دَم طاس و مندیلی نکو
برگرفت و رفت با او دو به دو

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۵۷-

سنقر، هشیاری حضور، فوراً طاس و حوله‌ای مناسب یعنی ابزارهای شست‌وشو و انداختن همانیدگی‌ها را فراهم کرده و همراه امیر، من‌ذهنی، رفت.

مسجدی بر ره بُد و بانگ صَلا
آمد اندر گوشِ سُنقر در مَلا

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۵۸-
-صَلا: مخفف صَلاه به معنی نماز-

در میانه‌ی راه مسجدی که نماد فضای یکتایی است قرار داشت و در این لحظه بانگ **حَيِّ عَلَى الصَّلَاةِ** (بشتابید به سوی نماز، حضور و فضاگشایی) به گوش سنقر، هشیاری حضور، رسید.

بود سنقر سخت مَوْلِع در نماز
گفت: ای امیر من، ای بنده نواز

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۵۹-
-مَوْلِع [عربی: مَوْلِع]: حریص؛ آزمند؛ مشتاق.-

سنقر، اصل و هشیاری حضور در انسان، نسبت به نماز، فضاگشایی و حضور، بسیار علاقه مند بود؛ از این رو به امیر، من ذهنی، گفت: ای امیر من، ای که بنده نوازی...

تو برین دگان زمانی صبر کن
تا گزارم فرض و، خوانم لم یکن

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۶۰—

تو دقایقی چند در این دکان من ذهنی صبر کن؛ تا من نماز، تسلیم و فضاگشایی ام، را بجا آورم و «لم یکن» را بخوانم. یعنی با فضاگشایی اقرار کنم که همتا و شبیه خدا در این جهان وجود ندارد.

قرآن کریم، سوره ی پینه—(۹۸)—، آیه ی ۱
—«لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ؛»—

«کافران اهل کتاب و مشرکان دست برندارند تا برایشان برهانی روشن بیاید.»

قرآن کریم، سوره‌ی اخلاص - (۱۱۲) -، آیه‌ی ۴
- «وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» -

«و نه هیچ کس مثل و مانند و همتای اوست.»

هر لحظه با فضاگشایی اقرار می‌کنیم که نظیر و همتای خداوند در این جهان نیست و من نیز از جنس او و بی‌همتا هستم.

چون امام و قوم بیرون آمدند
از نماز و وردها فارغ شدند

- مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۶۱ -

وقتی که پیش‌نماز و نماز گزاران، کسانی که به سنقر، هشیاری حضور، کمک کردند که تسلیم بشود، از نماز و دعا فارغ شدند و از در مسجد بیرون آمدند، سنقر در مسجد، فضای یکتایی تنها ماند، یعنی به حضور زنده شد.

سُنقر آن جا ماند تا نزدیک چاشت
میر، سُنقر را زمانی چشم داشت

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۶۲-
-چاشت: ظهر؛ میانه‌ی روز.-

اما سنقر، هشیاری حضور، تا نزدیک ظهر، تا تسلیم کامل و یکی شدن با زندگی، در مسجدِ فضای یکتایی ماند و
آن امیر، من‌ذهنی، مدتی منتظر او نشست.

گفت: ای سُنقر، چرا نایی برون؟
گفت: می‌نگذاردم این ذوفنون

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۶۳-
-ذوفنون: صاحب فن‌ها؛ دارای هنرها؛ منظور خداوند حکیم است.-

امیر، من ذهنی، از بیرون مسجد فریاد زد: ای سنقر، چرا بیرون نمی‌آیی؟
سنقر، هشیاری، جواب داد: این خداوند صاحب فن، نمی‌گذارد از مسجد از فضای یکتایی بیرون بیایم.

صبر کن، نک ادم، ای روشنی
نیستم غافل، که در گوش منی

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۶۴-

ای امیر، من ذهنی، اندکی صبر کن، همین الآن بیرون می‌آیم، از تو غافل نیستم. می‌دانم که منتظر من هستی.

هفت نوبت صبر کرد و بانگ کرد
تا که عاجز گشت از تیباش مرد

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۶۵-

-تیباش: عشوه و فریب. در این جا یعنی تأخیر و درنگ.-

آن امیر، من ذهنی، هفت مرتبه غلام را صدا زد؛ یعنی مراحل مختلفی گذشت و من ذهنی بیرون ماند، تا اینکه از تأخیر و درنگِ غلام بیتاب شد.

به عبارتی ما تسلیم می‌شویم و فضا را باز می‌کنیم، ولی فوراً می‌بندیم، چراکه من ذهنی منتظر است و دوباره ما را می‌کشد؛ ولی اگر شما فضا را باز کنید و صبر کرده و مرکزتان عدم باشد و هیچ ناخالصی‌ای با شما نباشد، او نمی‌گذارد از فضای یکتایی بیرون بیاید.

پاسخش این بود: می‌نگذاردم
تا برون آیم هنوز ای محترم

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۶۶—

هشیاری، چنین پاسخ داد: ای من ذهنی محترم صبر کن، برای اینکه کاملاً تبدیل نشده‌ام، زندگی اجازه نمی‌دهد از مسجدِ فضای یکتایی بیرون بیایم.

گفت: آخر مسجداندر، کس نماز
کیت وامی دارد؟ آن جا کت نشانند؟

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۶۷—

امیر، من ذهنی با هشیاری جسمی گفت: ای سنقر، آخر در مسجد کسی نمانده است، چه کسی تو را در آنجا نگه داشته و نمی گذارد بیرون بیایی؟

گفت: آن که بسته استت از برون
بسته است او هم مرا در اندرون

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۶۸—

سنقر، هشیاری، به من ذهنی گفت: آن کسی که اجازه نمی دهد تو با هشیاری جسمی قدم به مسجد فضای یکتایی بگذاری، اجازه نمی دهد حالا که از همانیدگی ها خالص شده ام از فضای یکتایی قدم به بیرون بگذارم.

آن که نگذارد تو را کای درون
می بنگذارد مرا کایم برون

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۶۹-

آن کسی که به تو به دلیل داشتن هشیاری جسمی اجازه نمی دهد پایدت را به فضای یکتایی بگذاری، همان کس نمی گذارد من که از جنس هشیاری خالص هستم، پایم را از فضای یکتایی این لحظه بیرون بگذارم.

آنک نگذارد کزین سو پا نهی
او بدین سو بست پای این رهی

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۷۰-
-رهی: رونده؛ سالک؛ غلام و بنده-

آن کسی که نمی‌گذارد تو پایت را به فضای یکتایی بگذاری، همان کس در این جا، فضای یکتایی پای مرا بسته و نمی‌گذارد قدم به بیرون، بیابان ذهن، درد و همانیدگی‌ها بگذارم.

ماهیان را بحر نگذارد برون
خاکیان را بحر نگذارد درون

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۷۱-

برای مثال بحر یکتایی ماهیان، کسانی که فضا را باز کرده، هیچ همانیدگی در مرکزشان نمانده، خالص و از جنس اصل خود شده‌اند را نمی‌گذارد بیرون بروند و بحر یکتایی، خاکیان، من‌های ذهنی که از جنس خاک، جسم و همانیدگی‌ها هستند را نیز نمی‌گذارد به درون فضای یکتایی بیایند.

اصل ماهی آب و حیوان از گل است
حیله و تدبیر این جا باطل است

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۷۲-

اصل ماهی یعنی انسانی که با فضاگشایی، همانیدگی‌ها را شناسایی و رها کرده و به خدا تبدیل شده هشیاری حضور و نظر است و اصل انسانی که من ذهنی دارد از جنس حیوان، گل، فرم و همانیدگی‌هاست؛ بنابراین هرگونه چاره‌جویی و تدبیر من ذهنی و فکری که در ذهنت می‌کنی که اگر چنان کنم، چنین می‌شود، در این جا باطل و بیهوده است.

قفل زفتست و، گشاینده خدا
دست در تسلیم زن و اندر رضا

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۷۳-

این قفل همانیدگی‌ها، من ذهنی، بسیار پیچیده و محکم است و آن را فقط خدا می‌تواند باز کند؛ بنابراین هر لحظه در اطراف اتفاق این لحظه که قضا به وجود می‌آورد، فضا را باز کن، تا خدا، عدم، به مرکزت بیاید و با تسلیم، رضا، شکر و صبر، قفل من ذهنی‌ات باز شود.

ذره ذره گر شود مفتاح‌ها
این گشایش نیست جز از کبریا

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۷۴—

اگر همه‌ی ذرات جهان کلیدهای تو شوند، این قفل من ذهنی و همانیدگی‌ها گشوده نمی‌شود، مگر این که با فضاگشایی در اطراف اتفاق این لحظه و عدم کردن مرکزت از زندگی، خدا کمک بگیری.

قرآن کریم، سوره‌ی زمر- (۳۹)-، آیه‌ی ۶۳
-«لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...»-

«کلیدهای آسمان‌ها و زمین نزد اوست.»
یعنی کلیدهای من‌ذهنی و شفادهنده دردهای شما نزد اوست و خدا با فضاگشایی به مرکز شما می‌آید.

چون فراموشت شود تدبیر خویش
یابی آن بختِ جوان از پیرِ خویش

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۷۵-

هرگاه تدبیر، فکر و دلیل‌تراشی من‌ذهنی را رها کرده و آن را به فراموشی بسپاری، در این صورت آن بخت جوان و بیدار یعنی فضای گشوده شده و مرکز عدم را از پیر خود، خدا می‌گیری؛ زیرا آن بخت جوان، موفقیت، خوشبختی و بیداری فقط در این فضای گشوده شده است.

چون فراموش خودی، یادت کنند
بنده گشتی، آن گه آزادت کنند

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۷۶-

هرگاه من ذهنی، تدبیر و عملش را فراموش کنی و تمرکز خود را بر روی فضای گشوده شده‌ی درونت بگذاری
خداوند تو را یاد می‌کند و چون در این لحظه با تسلیم و فضاگشایی بنده‌ی خدا شدی؛ در این صورت زندگی تو را
از من ذهنی، همانیدگی‌ها و دردها آزاد و رها می‌کند.

-با تشکر: فاطمه



خانم زهرا



نکاتی از برنامه‌ی ۸۶۹ گنج حضور

کسانی که تازه به برنامه پیوسته و خواندن ابیات را شروع کرده‌اند، نمی‌توانند به‌طور کامل به زندگی وصل شوند؛ در واقع وقتی ما فضاگشایی می‌کنیم، تنها به فضای یکتایی نمی‌رویم، بلکه مدت‌ها طول می‌کشد تا بتوانیم تنها و به‌طور کامل در این لحظه با خدا یکی شویم. اما در ابتدای کار امکان ندارد! یعنی تسلیم‌مان ناقص است، البته اشکالی ندارد؛ اما باید حداکثر کوشش‌مان را به کار بگیریم، تا به‌طور مداوم در این لحظه مستقر شویم، اگر ذهن، ما را به زمان روانشناختی می‌کشد، باید دوباره به این لحظه برگردیم و این را بدانیم که زندگی کوشش‌های ناقص ما را هم می‌پذیرد؛ یعنی خدا در این مسیر به ما کمک می‌کند، نمی‌گوید که این چه جور حرف‌زدن است! یا این اندازه تسلیم و فضاگشایی را من قبول ندارم! بلکه همان اندازه تلاش ما را هم می‌پذیرد.

من ذهنی مرضی به نام کمال‌طلبی دارد به این ترتیب که یا خودمان را کامل می‌دانیم، یا می‌گوییم این کاری که من انجام می‌دهم ناقص و بی‌فایده است، باید کامل‌تر از این انجام شود یا این که اطرافیان من باید کامل باشند.

بنابراین، انتظار کمال از خودمان و دیگران یکی دیگر از حیل‌های شیطان و من‌ذهنی است که به ما لطمه‌ی فراوانی وارد می‌کند.

وقتی می‌بینیم زندگی ما درست و هماهنگ کار نمی‌کند، کارهایمان به نتیجه نمی‌رسد، مردم با ما همکاری نمی‌کنند، مرتب درد زیادی ایجاد می‌شود و به‌طور کلی در زندگی بیرونی دچار اتفاقات بد می‌شویم، باید به مرکز پر از همانیدگی‌مان نگاه کنیم، نسبت به آن‌ها دلسرد شده و به خودمان بگوییم که این‌ها نباید در مرکز من باشند.

در ضمن، می‌دانیم با استفاده از ابزارهای من‌ذهنی، نمی‌توانیم زندگی‌مان را سامان دهیم. یعنی اگر می‌خواهیم چیزهای بیرونی روی ما اثر نگذارند، این کار با من‌ذهنی به نتیجه‌ای نمی‌رسد؛ بنابراین تصمیم می‌گیریم که همانیدگی‌ها را یکی یکی از مرکزمان بیرون کنیم، بعد از مدتی متوجه می‌شویم که دیگر چیزهای این جهانی نمی‌توانند روی ما نفوذ داشته باشند و درنهایت، روزی فرا خواهد رسید که هیچ چیزی در این جهان، حال ما را عوض نمی‌کند.

عشق یعنی یکی شدن با زندگی. این کار فقط از طریق فضاگشایی و تبدیل هشیاری صورت می‌گیرد. اگر زندگی، خدا را می‌خواهیم، باید هر لحظه فضاگشایی کنیم؛ ما به زبان می‌گوییم او را می‌خواهیم، ولی در عمل، فضا را می‌بندیم.

شما به هر صورت که می‌توانید به زندگی وصل شوید، به صورت نیمه‌کاره، ناقص و به هر شکلی خودتان را از من ذهنی نجات داده به سوی خدا بروید، بگویید ای زندگی من تو را می‌خواهم و هرچه قدر، خرد زندگی به فکر و عملتان می‌ریزد، بگذارید همان قدر بریزد، مطمئن باشید، روز به روز پیشرفت‌تان بیشتر می‌شود.

ما از دید من ذهنی نمی‌توانیم کمک بگیریم و مسئله‌مان را حل کنیم. مسئله‌ی ما در واقع شناسایی و رسیدن به منظور اصلی‌مان است. حتی این من ذهنی نمی‌گذارد شناسایی کنیم که به چه منظور در این جهان هستیم، اگر شناسایی کردیم چه طور به آن برسیم معمولاً ابزارهای من ذهنی را به کار برده‌ایم.

ما فکر می‌کردیم من ذهنی هستیم و هیچ یاری بهتر از او نداریم، ولی اکنون متوجه شدیم، که اتفاقاً من ذهنی دشمن ماست و تنها یار ما خدا و زندگی‌ست.

وقتی می‌پرسید حضور چیست و چه کار کنم که به حضور زنده شوم؟ اگر کسی به شما بگوید این کار قضا و کن‌فکان است، باید فضا را باز کنی و تو کاری نمی‌توانی بکنی، پذیرفتن این حرف مخصوصاً برای کسی که خیلی باسواد است، خیلی مشکل است؛ او می‌خواهد ببیند که چه کار می‌تواند بکند، این کاری که اسمش به حضور زنده‌شدن است چند مرحله دارد؟ در هر مرحله چه کارهایی باید انجام شود و این‌ها همه مبتنی بر دلایل ذهن‌پسند است. متأسفانه هیچ‌کدام از این دلایل کار نمی‌کند. یعنی ما نمی‌توانیم به وسیله‌ی این دلایلِ ذهنی که خودمان می‌پسندیم و همه‌ی مردم می‌پسندند، دوباره به‌طور هشیارانه به خدا وصل شویم.

بسیاری از سرخوردگی‌ها و ناامیدی‌ها به این‌گونه پیش می‌آید که ما می‌خواهیم پیشرفت معنوی‌مان را با ذهن اندازه بگیریم که نمی‌توانیم، امکان ندارد! اما قرار گرفتن در معرض ابیات مولانا بالأخره ما را به مرحله‌ای می‌رساند که مطمئن می‌شویم، تسلیم و سپردن خود به یک مبدا به‌نام زندگی کاری درست و سالم است، خطرناک نبوده و دلیل بر بی‌سوادی شخص تسلیم‌شونده نیست؛ به‌طور مثال بعضی از افراد فضاگشایی، قضا و کن‌فکان را قبول نداشته و خود را همه‌کاره می‌دانند. بنابراین تا رسیدن به آن مرحله مدتی طول می‌کشد و انسان‌ها تسلیم کامل نمی‌شوند؛ زیرا هنوز نمی‌توانند از یک‌سری برهان‌ها و دلایل‌هایی که بر آن‌ها مسلط است دست بردارند.

زندگی، خدا وجود دارد، ما امتدادش هستیم، مگر می‌شود ما او نباشیم، مگر در ذهن تجسم کنیم یک چیزی را داریم، مگر ما می‌توانیم خدا یا زندگی را داشته باشیم؟ پس ما خود زندگی و خدا هستیم. امکان داشتن وجود ندارد. داشتن یک روش دید ذهنی است که در این جهان بر مالکیت و یک سری قواعد و اسناد، استوار است به‌طور مثال، ما یک خانه داریم فکر می‌کنیم واقعاً آن را داریم! چنین چیزی نمی‌شود ما خانه را نداریم؛ یک قرارداد اجتماعی است که این خانه مثلاً مال ماست. ولی اگر درست دقت کنیم، ما به‌عنوان امتداد خدا و هشیاری چیزی را نمی‌توانیم داشته باشیم.

من ذهنی دلیل می‌خواهد که چرا انسان باید به حضور برسد؟ در صورت به‌حضور رسیدن آیا پول و همانندگی‌ها بیشتر می‌شود و آیا خانه‌اش بزرگتر و همسر پیدا می‌کند؟ خب به خدا هم زنده شدم، توضیح دهید چه می‌شود؟ ما نمی‌دانیم چه می‌شود!
حتی اگر مقدار زیادی هم فضاگشایی کنیم و تماماً به زندگی تبدیل شویم، باز هم نمی‌توانیم بفهمیم که چرا این‌طور می‌شود.

به این موضوع هم آگاه باشیم کسی که توصیه به پرهیز می کند، به این معنا نیست که خودش فرد کاملی است؛ همچنین نباید به من ذهنی اجازه‌ی دخالت داد که به ما بگوید چون تو کامل نیستی، پس در این مسیر به دیگران هم توصیه نکن! به دیگران توصیه می کنیم در عین حال می گوییم فکر نکنید من کامل هستم، من هم ضعف‌هایی دارم، ولی از این کارها باید پرهیز کرد، مثلاً به همدیگر سفارش می کنیم که نباید غیبت یا عیب‌جویی کنیم، نباید زندگی را در مسائل بیهوده سرمایه‌گذاری کنیم.

همه‌ی ما می‌خواهیم فضای درونمان باز شود، پس در این راه باید همه به هم کمک کنیم؛ بنابراین اگر کاری را به‌طور کامل نمی‌توانیم انجام بدهیم، معنی‌اش این نیست که به دیگران هم توصیه نکنیم.

هرچه سواد آدم‌ها بیشتر باشد، خودشان را از نظر فکری قدرتمندتر دانسته و حتی می‌خواهند در مورد مسیر معنوی و درستی آن با ذهن، تحلیل و تحقیق کنند!

شاید خواندن ابیات مولانا در طول زمان بالأخره این افراد را به مرحله‌ای برساند که بپذیرند، واقعاً خود را با فضاگشایی به دست خدا سپردن اشکالی ندارد و اطمینان حاصل کنند که راه تسلیم و فضاگشایی درست است.

پرهیز در ذات ما وجود دارد. در ابتدای کار نمی‌توانیم درست پرهیز کنیم، اما به تدریج یاد می‌گیریم به این ترتیب که هرچه فضای درون ما گشوده‌تر شود، میل به همانیدگی با چیزهای جدید نخواهیم داشت. یادگرفتن پرهیز مستلزم گذشت زمان و شاید پرهیز از به فرم درآوردن زندگی یا خداست.

خاصیت عدم در ما وجود دارد، اما نسبت به آن آگاه نیستیم؛ یعنی ما نمی‌توانیم همین الآن به بی‌نهایت خدا زنده شویم، لازم نیست کتاب‌های متعدد بخوانیم، فقط باید این موضوع را در درون تجربه کنیم، همانیدگی‌ها ما را نکشد و عمیقاً درک کنیم که من ذهنی نیستیم و این موضوع را به عمل دریاوریم نه فقط به زبان بگوییم یا در ذهن بدانیم! این ذهن داننده و عقل جزوی باید محو بشود تا زندگی را ببینیم و از برکاتش برخوردار شویم.

زندگی می گوید اگر نمی توانستید فضاگشایی کنید و مرا به زندگی تان بیاورید، تا ابد در من ذهنی می ماندید. یعنی اگر ما نتوانیم هشیارانه فضاگشایی کنیم، از شک و گمان و دیدن برحسب همانیدگی ها به دیدن برحسب زندگی، تبدیل نمی شویم.

در من ذهنی درد و گرفتاری مقدس است؛ ما دردهایمان را می پرستیم. می رنجیم، عذاب می کشیم و خوشمان می آید.

در صورتی که پیغام درد برای ما این است که باید تسلیم بشویم، نه این که مقاومت کنیم، اگر فضا را باز کنیم، اصیل و از جنس زندگی می شویم، اگر مقاومت کنیم زیر دردها خرد و تلف می شویم، مردم این راه را انتخاب می کنند و معمولاً به دلایل شان می چسبند و وقتی می گوییم بی دلیل، بدون قیدوشرط فضا را در اطراف اتفاق این لحظه باز کن تا از جنس زندگی شوی، می پرسند زندگی چیست؟

شما حق ندارید برسید زندگی چیست!؟

برای این که سوال چه چیزی است، مربوط به هشیاری جسمی ست. خدا از جنس جسم یا چیز نیست!

سوال‌هایی که آقای شهبازی در برنامه‌ی ۸۶۹ گنج حضور مطرح فرمودند:

از خودتان پرسید که واقعاً در این لحظه من به‌سوی عشق می‌روم؟ اگر نمی‌روم چه چیزی نمی‌گذارد در این لحظه، عشق را انتخاب کنم، که مولانا این همه تأکید می‌کند؟

آیا شما نقص خودتان را می‌بینید؟ از خودتان پرسید چه چیزی نمی‌گذارد من نقص خودم را ببینم؟
آیا برای رفع نقص خود اقدام می‌کنید؟ یا خودتان را کامل می‌دانید؟

آیا الآن با عینک عدم می‌بینم یا عینک همانیدگی؟

چرا با عینک عدم نمی‌بینم؟

اگر قرار باشد شک از بین برود و یقین بیاید، باید ببینیم که واقعاً اگر این من‌ذهنی ما در فضای گشوده‌شده بیفتد چه می‌شود؟ آیا می‌ماند یا از بین می‌رود؟

آیا شما حقیقتاً می‌توانید فضا را باز کنید و به قضا و کن‌فکان ایمان داشته باشید؟ بگویید خودم را می‌سپارم تا درون و بیرونم را درست کند؟ آیا می‌توانید کنترل افراد یا کارها را رها کنید؟


آیا می‌توانید از دلیل و برهان من‌ذهنی خلاص بشوید؟ می‌توانید درک کنید که سایه‌ی خدا هستید؟

— با تشکر: زهرا



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com